

بابای خواهرزاده

پسر بچه پنج شش ساله ای وارد دفتر مدیریت می شود. بلند مریم را بابا خطاب می کند. بادیدن من، خودش را به مریم نظری می چسباند. زیر گوشش چیزی می گوید. پسرک نگاهش را از من می دزدد و به نارنگی های روی میز چشم می دوزد. مریم با لبخند یک نارنگی از درون سبد میوه بر می دارد و به دستش می دهد. نگاه کنجکاو

باعث می شود نظری این گونه توضیح بدهد: «همان خواهرم که ترک نکرد، بچه ای دارد که من بزرگش می کنم. هم پدرش هستم و هم مادرش؛ برای همین بابا صدایم می زند. پسر خواهرم بی شناسنامه است. خیلی برای آینده اش نگرانم؛ چون بی هویتی، درمان ندارد.»

همه چیز از یک اتاق شروع شد

وقتی مریم اعتیاد را کنار می گذارد، مادر خانه اش را در اختیار مریم قرار می دهد و از او می خواهد که برای ترک دادن خانم های دیگر هم همت کند: «کارم را از یک اتاق شروع کردم. اولین نفری که ترک دادم، متاسفانه دوباره به مواد رو آورد. او مادر دوستم بود. برای این کار آموزشی ندیده بودم و از همان روشی که خودم ترک کرده بودم، استفاده می کردم. در یکی از اتاق های خانه، اولین بیمار را پذیرش کردم، ولی اولین بیماری که ترک کرد، سمانه یکی از دوستانم بود که خبر دارم هنوز پاک است.» در این هفت سال، مریم دوره های مختلف را گذرانده و خانه را به مرور تبدیل به کمپی درست و در مان کرده است: «مادرم همه حقوقش را صرف اینجا کرد. هنوز هم هر چه از حقوق بازنشستگی می گیرد، صرف مرکز می کند. از بهزیستی مجوز گرفتیم. تا حالا ۲ هزار و ۵۰ نفر در این مرکز ترک کرده اند و با خبریم که لااقل ۵۰۰ نفرشان پاک مانده اند.»

جاده قدیم و ساقی هایش

در بین بیمار هایش هنوز تعدادی را به خاطر زندگی سختشان به خاطر می آورد: «دختری شانزده ساله را از نوده به اینجا آوردند که ترک کند. پایش به خاطر مصرف شیشه عفونت کرده بود. شوهرش، بچه اولشان را فروخته بود. مادر دختر هم در زندان به سر می برد. هزار بلا سر دختر شانزده ساله آمده بود. یکی دیگر از بیمارها که الان در مرکز حضور دارد، دختری است که در جاده کلات، کنار سطل زباله پیدا شد. به او آزار جنسی رسانده بودند، طوری که حافظه اش را از دست داده بود. بعد از گذشت ۱۰ ماه، تازه توانسته است آدرس خانه پدری اش را به خاطر بیاورد.»

نظری به مشکلات متعدد بانوان معتاد اشاره می کند و می گوید: «ما در این مرکز بانوان ترنس داریم که با این مشکل جنسی درگیرند و هزینه جراحی ندارند. زنان کارتن خواب داریم. زنانی که هدف تعرض جنسی قرار گرفته اند، هم هستند. درکل آسیب های اجتماعی زنان معتاد از مردان معتاد خیلی بیشتر است. زنان کارتن خواب بعد از ترک، جایی را برای رفتن ندارند و دوباره به مواد رومی آورند؛ چون حمایت نمی شوند. از طرفی جاده قدیم، قدم به قدم پر از ساقی های مواد است. زنی که پاک از مرکز بیرون می رود، مدام با وعده و وعید ساقی ها وسوسه می شود. آخر شهرک حجت، نوده و... پر از مکان مصرف و ساقی مواد است.»

مشکلاتم را فراموش می کردم

نظری کوله باری از تجربه دارد. او حالا، هم مصرف کنندگان را از صدف رسی تشخیص می دهد و هم انواع مواد را خوب می شناسد: «همان خواهرهایی که به من و خواهران مصرف کننده ام پشت کرده بودند، حالا برای هر خواستگاری که برای دختر هایشان می آید، با ما مشورت می کنند. با ما درد دل می کنند و از ما راهنمایی می خواهند.»

سوالی که برایم پیش می آید، این است که معمولاً علت معتاد شدن زن ها چیست که او این گونه پاسخ می دهد: «زن ها مصرف می کنند تا عقده هایشان را فراموش کنند. تا وقت نشنگی مشکلاتشان را از یاد ببرند. خواهر خودم در خانه خیلی محدود بود. نمی توانست پایش را از خانه بیرون بگذارد، در حالی که همسرش همه کار می کرد و بی بندوبار بود. خواهرم نمی توانست این شرایط را تحمل کند و با مواد، خودش را آرام می کرد.»

هیچ بیماری به خاطر بی پولی رانده نمی شود

مدیر مرکز آفرینش تا حالا بیماری را به خاطر نداشتن پول از جلوی در رانده است. با اینکه مرکز کاملاً شخصی اداره می شود و از جایی کمک هزینه ای دریافت نمی کند، برای پذیرش بیمار، او را ملزم به پرداخت پول نمی کند: «ماهی ۵ میلیون تومان هزینه مددکار، روان شناس، پزشک و... می دهیم. مجوزمان برای پذیرش ۳۰ نفر است. ۵ نیروی خدمتگزار هم داریم که یکی از آن ها پاس کلید است. پاس کلید و وظیفه اش تفتیش افرادی است که وارد مرکز می شوند تا مبادا مواد به داخل کمپ راه یابد، با این وجود

هر مرضی هر چقدر در توان داشته باشد، برای پذیرش می پردازد. کم نیستند مرضی هایی که پولی ندارند اما پذیرش می شوند.»

اینکه هر مرض چند روز در مرکز می ماند، سوال دیگری است که نظری به آن پاسخ می دهد: «شورای درمانگری داریم که پس از بررسی اعلام می کنند که بیمار باید چند روز در مرکز بماند. معمولاً ۱۵ روز برای مصرف کنندگان سنتی و سه تا شش ماه برای مصرف کنندگان مواد صنعتی، زمان لازم است.»

ماجرای من و دخترم

بتول خیر علی زاده ۷۵ سال دارد. او مادر مریم نظری است. همان زنی که بانی راه اندازی کمپ آفرینش است. خیر علی زاده بیش از ۴۰ سال است که در شهرک حجت زندگی می کند: «زمینی در شهرک داشتیم. همسرم که فوت کرد، به اینجا آمدم. قسمتی از زمین را ساختیم و در آن زندگی کردیم. آن وقت ها آب نداشتیم. با تانکر آب بر ایمان می آوردند. در همه شهرک حجت، شش خانوار ساکن بودند. همسرم وقتی فوت کرد، هشت دخترم در خانه بودند و تنها دختر بزرگم سر زندگی اش رفته بود. باید شکم هشت دختر را سیر می کردم.»

برای مادر دخترها در دانشگاه علوم پزشکی کاری جور می شود: «هر روز صبح هوای تاریک از خانه بیرون می رفتم. یک کیسه داشتم که آن را پر از سنگ می کردم. با خودم تا سر خیابان می بردم تا اگر کسی قصد اذیت کردنم را داشت، از خودم دفاع کنم. در زمستان ها وقتی به خانه می رسیدم، چادر و پایی شلوارم قندیل بسته بود. در تابستان ها هم ساعت ۳۰:۳ ظهر به خانه می رسیدم.»

شهرک حجت یا خیریه

خیر علی زاده از قدیم های شهرک حجت می گوید: «به شهرک حجت، خیریه می گفتند؛ چون حاج آقای جورابچی در این شهرک، ۱۰ باب خانه برای افراد بی بضاعت ساخت. این شد که به این شهرک خیریه می گفتند. شهرک که چه عرض کنم، بیابان بود. بنا بود گاوداری های بحر آباد به اینجا منتقل شود که نشد. همان زمان به من هم گفتند بیا یکی از خانه ها را به تو و دختر هایت بدهیم. قبول نکردم و گفتم من خودم خانه دارم. بدهید به آن هایی که نیاز دارند.»

او ادامه می دهد: «جورابچی ها آدم های خیری بودند. مدرسه و مسجد ساختند و شهرک را آباد کردند. آن وقت ها آب لوله کشی نبود. خاطر هست آن زمان ۱۵۰ هزار تومان دادم تا آب را به نزدیک خانه ما بیاورند. همسایه ها هم برای خودشان انشعاب کشیدند و صاحب آب لوله کشی شدند.»

حیف دخترهای نازنین نیست؟

زنگ در حیاط را می زنند. پاس کلید پس از کنترل، رهجو را به داخل راه می دهد. رهجو خم می شود و دست خیر علی زاده را می بوسد. آن قدر مادر مادر می کند و با او گرم می گیرد که فکر می کنم او هم یکی از نظری هاست. پیرزن با لبخند پاسخ می دهد: «همه دخترهای مرکز مانند دخترهای خودم هستند. یک روز وقتی در دانشگاه کار می کردم، می خواستم به مسجد نزدیک دانشگاه بروم. دیدم نگذاشتند وارد مسجد شوم. گفتند معتادها در مسجد معتکف شده اند و می خواهند ترک کنند. چشمم که به داخل مسجد افتاد، دیدم کلی دانشجو در میان جمع هستند. رویم را به سمت حرم امام رضا (ع) کردم و گفتم: یا امام رضا (ع)! اگر دخترهایم ترک کنند، خانه و زندگی ام را در راه ترک اعتبار می دهم.»

خیر علی زاده ادامه می دهد: «وقتی دخترها اعتبار را ترک کردند، به نذر عمل کردم و خانه ام را برای کمپ دادم. از وقتی هم که بازنشست شده ام، هر چه حقوق می گیرم، در این راه خرج می کنم، با این حال مخارج کمپ به سختی تامین می شود، طوری که قبوض آب و برق و گاز مان سر به فلک می کشد. اگر پول داشتم، خانه ای رهن می کردم و همین خانه کوچکم را هم می انداختم سر کمپ تا جای دخترها بزرگ تر شود.»

کارم را از یک

اتاق شروع

کردم. اولین

نفری که ترک

دادم. متاسفانه

دوباره به مواد

رو آورد. او مادر

دوستم بود.

برای این کار

آموزشی ندیده

بودم و از همان

روشی که خودم

ترک کرده

بودم. استفاده

می کردم. در

یکی از اتاق های

خانه. اولین بیمار

را پذیرش کردم.

ولی اولین بیماری

که ترک کرد.

سمانه یکی از

دوستانم بود که

خبر دارم هنوز

پاک است